

متن صورت مجلس اشیاء بدست آمده از مصطفی بازوکی (متهم بقتل رزم آرا)
شهرستانی کل کشور

گزارش ۱/۱۱۳۴

صورت مجلس

ساعت ۱۱/۳۰ روز ۲۹/۱۱/۱۶ مصطفی بازوکی متهم به سوء قصد به جناب

آقای نخست وزیر بازرسی بدنی گردید، اشیاء زیر به دست آمد [و] صورت مجلس گردید.

۱ - کراوات قهوه رنگ گلداریکی.

۲ - [یک جلد چرمی خالی اسلحه کمری.

۳ - دستمال پیچازی ابریشمی یکی.

<http://www.chebayadkard.com>

۴ - دستمال سفید ساده یکی.

۵ - دستمال کهنه ابریشمی یکی.

۶ - مهر گلی یکعدد.

۷ - اسباب صورت تراشی شکسته یکی.

۸ - شانه صورتی یکی.

۹ - مهر برنجی بنام مصطفی بازوکی یکی.

۱۰ - کیف چرمی محتوی مقداری اوراق که به امضای متهم رسیده است.

مراتب با حضور امضاء کنندگان زیر صورت مجلس گردید.

ضمناً نامبرده معادل مبلغ نه (۹) ریال پول خرد^{۰۰} نیز همراه داشت که از او اخذ

گردید.

توضیح اینکه تعداد هفت تیر فشنگ ۹ میلیتری از ماضی جلد چرمی اسلحه

مشارالیه کشف گردیده است.

پشت مشهد

امضاء ناخوانا

سروان [؟]

۲۹/۱۲/۱۶

۲۹/۱۲/۱۶

• صفحه ۲۰ پرونده.

• در متن! خورد.

متن بازجویی اولیه از مصطفی پازوکی (یکی از محافظین رزم آرا) *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت مجلس از مصطفی پازوکی فرزند محمد

نام بازجو: پشت مشهد

روز ۱۶/۱۲/۱۳۲۹

س - خود را معرفی نمایید.

ج - مصطفی فرزند محمد شهرت پازوکی شغل سرپاسبان ۳ قسمت کارآگاهی که فعلاً مأمور اداره نخست وزیری می باشم، اهل تهران، ساکن بخش ۲ دولاب، محل بالا، کوچه مسجد، سرشماری ۱۷ منزل شخصی، زن و فرزند ندارم، سواد جزئی دارم، ۲۲ ساله، امضاء.

س - چند وقت است در اداره کارآگاهی خدمت می کنید؟

ج - تقریباً چهار ماه است، و قبلاً با درجه گروهبان سومی در دژبان خدمت میکردم، امضاء.

س - چند وقت در ارتش خدمت می کردید؟

ج - سه سال است و گویا دو ماه اضافه باشد، امضاء.

س - فعلاً چه شغلی دارید؟

ج - بنده الآن مأمور محافظ نخست وزیر بودم، امضاء.

س - چند وقت است این شغل را دارید؟

ج - از بدو نخست وزیری تیمسار رزم آرا، امضاء.

س - غیر از شما چند نفر دیگر این سمت را دارند؟

ج - غیر از من پنج نفر دیگر هستند که دو نفر همیشه در منزل نخست وزیر، و چهار نفر هم در اداره نخست وزیری هستند، امضاء.

س - امروز چه مأموریتی داشتید، و چه وقت سر خدمت حاضر شدید، در

مأموریت امروز کدام یک از مأمورین با شما بودند؟

ج - امروز صبح ساعت ۷/۳۰ از منزل با دو چرخه آمدم اداره نخست وزیری، در آنجا ایستاده بودم، آقای نخست وزیر تشریف نداشتند. ساعت ۱۰ و ده دقیقه هم تشریف نیاوردند، یکدفعه بنده رفتم مسجد، برای اینکه به بیتم شاید آنجا باشند، دیدم نیستند، برگشتم. بوسیله تلفونخانه نخست وزیری از مجلس سؤال کردیم که آنجا تشریف دارند؟ گفتند: خیر. تقریباً ساعت ۱۰ و ده دقیقه وزیر کار داشتند از اداره نخست وزیری می رفتند، هنگام رفتن بیرون به جناب آقای نخست وزیر که تشریف آوردند برخورد و برگشته رفتند در اطاق خودشان نشستند. بعد از نیم ساعتی با چند دقیقه که نشستند چند نفر از باب رجوع داشتند، سرهنگ غضنفری رئیس دفتر از اطاق نخست وزیری خارج شده به بنده فرمودند که ماشین خودتان و ماشین نخست وزیر حاضر باشد، ما رفتیم اتومبیلها را حاضر کردیم. آقای نخست وزیر با وزیر کار سوار شدند، آمدند مسجد شاه، ما هم یعنی: من به اتفاق اللهیار جلیلووند، و لطیف طاهونی (دو نفر دیگر) با اتومبیل خودمان پشت سر نخست وزیر آمديم، آقای نخست وزیر در جلوخان مسجد شاه پیاده شدند، وزیر کار دست چپ ایشان قرار داشت، و بنده سمت راست ایشان حرکت می کردم، و دو نفر مأمورین دیگر از عقب می آمدند. داخل صحن بزرگ مسجد شاه شدیم، موقعی که بین حوض مسجد و سنگ فرش سمت شمال حوض رسیدیم، شنیدیم صدای شلیک تیر از لب سر من بلند شد، صدای تیر بقدری بلند بود که گوش من کر شد، من برگشتم بیتم چه شد، دیدم یک نفر اسلحه بدست را، و بلافاصله دو تیر دیگر بطرف آقای نخست وزیر شلیک کرد، من دو دستی دست ضارب را که اسلحه در دست داشت گرفتم، دو نفر مأمورینی که با بنده بودند او را بغل کردند. در این وقت مأمورین شهربانی ما را محاصره کردند، و چون ما را نمی شناختند هم ما را کتک زدند و هم می گشتند، تا اسلحه ها را از ما گرفتند، ما را آوردند به شهربانی، امضاء.

س - ضارب را چه کردید و اسلحه او چه شد؟

ج - ضارب را مأمورین شهربانی بردند، و اسلحه او را هنگامی که من دست ضارب را گرفتم، اسلحه او را هم از دستش گرفتم، دیدم روپوش اسلحه عقب مانده بود که لوله آن بقدریک بند انگشت معلوم بود از روپوش بیرون مانده بود، حالا نمی دانم فشنگ گیر کرده بود یا علت دیگری داشت، اسلحه را که از او گرفتم صدا زد زنده باد اسلام، من اسلحه او را در جیب راست کم گذاشتم، و موقعی که پاسبانها مرا گرفتند، هم اسلحه خودم و هم اسلحه ضارب را از بنده گرفتند، امضاء.

س - شما هم مسلح بودید؟

ج - بله مسلح بودم، امضاء.

س - اسلحه از طرف کدام اداره بشما تحویل شده و آیا دافعاً در اختیار شما
است؟

ج - از اداره کارآگاهی اسلحه گرفته ام و دائماً در اختیار من است، امضاء.

س - شما ضارب را اگر ببینید می شناسید؟

ج - بله می شناسم، امضاء.

س - می توانید مشخصات او را توضیح بدهید؟

ج - خیر، ولی شباهت او در خاطر من هست، اگر ببینم می شناسم.

س - می توانید چگونگی دستگیری ضارب را مشروحاً توضیح دهید؟

ج - بدو من دو دستی دست مسلح او را گرفتم، دو نفر مأمور دیگر ما او را از
پشت بغل کردند که افتادند با هم زمین، ولی زود از زمین بلند شدند، که در این وقت
پاسبانها رسیدند و او را هر کدام به طرفی بردند، امضاء.

س - اسلحه ضارب چه نوع سلاحی بود؟

ج - والتربود، ولی شبیه به والتربود که نوع آن را نمی دانم، امضاء.

س - آیا مشخصاً سه تیر خالی شد و می دانید چند گلوله به نخست وزیر اصابت
کرد؟

ج - بله من سه تیر شنیدم، و آنطور که من دیدم هر سه به نخست وزیر اصابت
کرد که دو تیر آن به پشت، و یکی هم به سرشان اصابت کرد که بلافاصله بزمین
افتادند، امضاء.

س - آیا در آن موقع کسی برای نجات ضارب به شما حمله نکرد؟

ج - قبل از اینکه پاسبانان و مأمورین نظامی خودشان را بما برسانند، عده [ای]
شخصی بما حمله کرده و ما را کتک زده، کتف مرا با چاقو مجروح کردند که پس از
رسیدن من فهمیدم چه شدند، امضاء.

س - اسلحه شما که از اداره کارآگاهی دریافت داشته اید چه نوع

<http://www.chebayadkard.com>

اسلحه ایست؟

ج - والتربود شماره ۷۸۳۲ می باشد، امضاء.

س - چند فشنگ گرفته اید، و امروز چند فشنگ به همراه داشتید؟

س - چهارده تیر فشنگ گرفته ام، و هر چهارده تیر امروز همراه من بود، امضاء.

س - اسلحه شما فعلاً کجا است؟

ج - پاسبان شماره ۶۲۲ از من گرفت، امضاء.

س - چند وقت است اسلحه گرفته اید؟

ج - از زمانی که به شهر بانی منتقل شده ام، امضاء.

س - اظهارات خود را گواهی کنید.

ج - امضاء می کنم، [امضاء] بازوکی.

متن بازجویی از لطیف طاهونی (یکی از مأمورین «محافظ» آرم آرآ)

نام بازجو: سر پاسبان یکم احمدی

شماره: ۱/۵

۲۹/۱۲/۱۶

س - اسم [و] شهرت خود را بیان نمائید.

ج - اسم لطیف طاهونی فرزند عزیز شغل سر پاسبان ۳ مأمور کارآگاهی و مأمور نخست‌وزیری اهل اردبیل ساکن روبروی سیلو منزل شخصی سواد دارم سن ۲۷ سال دارم عیال اولاد... امضاء.

س - شما در کجا بودید و چه پیش‌آمدی شده است و شما در کجا سرت مجروح گردیده است [؟]

ج - من از طرف اداره کارآگاهی مأمور نخست‌وزیر می‌باشم که کسی به او تیراندازی و صدمه نزنند، امروز هم طبق معمول^۱ با فاصله دو قدم به نخست‌وزیر مانده در حرکت بودم و رفیق بنده الله یار جلیوند در سمت راست او بوده وزیر کار هم در سمت چپ او و رفیق مصطفی پازوکی در سمت چپ در حرکت بودیم. در حیاط^۲ مسجد شاه

<http://www.chebayadkard.com>

۱ در اصل: مأمور.

۲ در اصل: حیاط.

یک مرتبه که در حرکت بودم صدا [ی] تیر از عقب سر ما بلند شده [ء] تا تیر دومی صدا کرد من پیچیدم عقب که ببینم چه کسی تیراندازی نموده است همین شخص را دیدم دست انداختم گلولی او را گرفتم و اسلحه در دستش بوده، من اسلحه کمربندی خود را که در جیبم بود، درآوردم و با سر اسلحه به سر شخص قاتل زدم که سرش گیج بشود که نتواند حرکت کند، در این بین دیدم یک چیزی به سرم خورد که گیج مانند شدم و پامبازانها ریخته قاتل را از دست من گرفته و اسلحه مرا هم در شلوغی^۵ از دستم گرفته که سر پامبازان بوده است و مرا کتک زدند.

نام بازجو ستوان ۳ ترکمن

<http://www.chebayadkard.com>

^۵ در اصل: شلوغی.

گزارش گروهبان سوم اسدالله فرخنده کلام از واقعه ترور رزم آرا *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

بتاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

سرکار افسر نگهبان کلانتری بخش ۸

محترماً معروض می دارد فدوی گروهبان سوم فرخنده کلام کارآموزان اعزامی به مسجد سلطانی در موقع تشریف جناب آقای نخست وزیر مشاهده نمودم که شخصی به نام عبدالله فرزند محمد بسمت معظم له تیراندازی نموده و بلافاصله بوسیله اینجانب و کارآموز غلامحسین حیدری و چند نفر دیگر دستگیر و بکلانتری هدایت گردید و یک نفر از کارآموزان بنام فریدون محمدی که از جمله دستگیر کنندگان بوده بوسیله کارد ضارب مضروب و به بیمارستان اعزام گردید و اینک گزارش امر تقدیم می گردد.

گروهبان سوم اسدالله فرخنده کلام، امضاء

<http://www.chebayadkard.com>

گزارش پاسبان شماره ۹۸۶

اینجانب پاسبان شماره ۹۸۶ مأمور کلانتری ۸ که در ساعت ۸/۳۰ برای خط سیر جلوی درب مسجد شاه ایستاده بودم که در ساعت ۹/۳۰ حضرت رئیس برای جمع آوری ختم به مسجد شاه وارد و پس از ۲ دقیقه صدای چند تیر متوالی از داخل مسجد شنیده شد که بدون اختیار فدوی پست خود را ترک و وارد مسجد شده و آن حالت را مشاهده نمود، بنده بدون واژه یک نفر را گرفته و چند پاسبان دیگر رسید فوراً او را تفتیش بدنی نموده یک اسلحه بشماره ۱۷۱۸۱۰/۱۲۸۱۰ از نامبرده کشف و در همان ساعت که اسلحه از نامبرده کشف گردید اظهار می داشت که خود فدوی ... می باشم فوراً جریان را به تیمسار دانشپور ریاست محترم پلیس انتظامی رسانیده فوراً فرمودند او را جلب نمایند، ضمناً فدوی و چند پاسبان دیگر که در همان جا حضور داشتند دو نفر دیگر را هم جلب نمودیم و آن هم ریاست محترم فرمودند این ها را هم جلب نمایند و پس از آن دستور فرمودند تیر خورده را بلند نمایند، فدوی و چند پاسبان دیگر تیر خورده را بلند نموده و بطرف خیابان که کامیون های شهرداری ایستاده بودند بردیم و در ماشین که بلندگو^۱ شهرداری نصب^۲ دارد گذاشته و یک نفر دیگر هم در آنجا بود که بنام آقا نجفی، و از آن ساعت و تا موقعی که تیر خورده را به ماشین گذاشتیم با ما بود و در همان جا تیمسار دانشپور فرمودند که از این ساعت با بنده باش، بنده از همان ساعت با خود تیمسار به کلانتری ۸ رفته و از آنجا به مریضخانه رفته و از آنجا به شهرداری مراجعت، تیمسار دستور فرمودند که اسلحه را به آقای بهرامی رئیس آگاهی تحویل نمایند بنده هم اسلحه را بایشان تحویل داده و ضمناً فرمودند که گزارش خودت را هم بنویس، این بود جریان، مراتب گزارشاً بحضر رسید. پاسبان شماره ۹۸۶ از کلانتری ۸، احمد مکل کتاب، امضاء. ۲۹/۱۲/۱۶

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۲۴ پرونده.

۵۵ در اصل: بالتگو.

۵۵۵ در اصل: نسب.

گزارش حسن غفاری بگلو پاسبان

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

۲۹/۱۲/۱۶

گزارش پاسبان شماره ۶۲۲ حسن غفاری بگی

در ساعت ۱۰/۳۵ صبح مأمور انتظامات داخله مسجد شاه از برای ختم آیه الله فیض بوده در ساعت فوق که آقای رزم آرا نخست وزیر تشریف فرما بداخل مسجد شدند که ناگهان از عقب سر نخست وزیر صدای تیر بلند شد، بنده به تاخت دویدم، یک نفر را مشاهده نمودم که دست خود را بزرگت برده و می خواست فرار اختیار کند، بنده او را گرفته دو عدد اسلحه ته پر از او کشف، یکی بشماره ۷۸۳۲ و دیگری را پیش پاسبان [ی] بنام علیقلی شهرت فتحعلی بگی داده طرف را با یک عدد اسلحه پیش تیمسار ایروانی برده دستور فرمودند به اداره آگاهی تحویل شود، نامبرده را با اسلحه تحویل معاون اداره آگاهی شد، مأمور کلاتری ۸ پاسبان شماره ۶۲۲، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

صفحه ۱۸ پرونده.

هتین بازجوئی از حسن غفار بگلو پاسبان کلانتری ۸ *

نام بازجو: پشت مشهد

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجوئی و صورت نشست از حسن فرزند رضا شهرت غفار بگلو پاسبان

شماره ۶۲۲ مأمور بخش ۸.

س - خود را معرفی نمائید.

ج - اسم حسن فرزند رضا شهرت غفار بگلو، شغل پاسبان شماره ۶۲۲ مأمور

کلانتری ۸، اهل تهران ساکن بخش ۸ خیابان سیروس کوچه بهنام منزل شخصی زن و

فرزند دارم، سواد دارم، ۲۹ ساله، امضاء.

س - توضیح دهید روز جاری چه خدمتی داشتید، در هنگام پاس خود چه

مشاهده نموده و چه عملی انجام داده اید [؟]

ج - امروز خدمت فوق العاده به ما محول کردند برای مسجد شاه که ختم آیه الله

فیض بود، داشتند قرآن می خواندند و سپس آقای فلسفی پشت بلند گو وعظ می کردند، بنده

هم بغل دست یکی از پاسبانان کلانتری ۸ بنام ملکی ایستاده بودم که تقریباً ساعت

۱۰/۳۰ بود جناب آقای نخست وزیر آمدند، موقعی که جناب آقای نخست وزیر، بین

حوض آب و مسکوی نماز خواندن رسیده بودند من شتیدم صدای تیر بلند شد، من فوراً به آن

<http://www.chebayadkard.com>

* صفحه ۲۳ پرونده.

سمت رفتم، دیدم این آقای که آوردم (اشاره به مصطفی پازوکی) می‌خواهد فرار نماید و دست در جیب شلوار خود میکند، او را از عقب دستهایش را گرفتم، دیدم یک قبضه اسلحه در جیب دارد، اسلحه را از جیبش درآوردم و خیال کردم دیگر اسلحه ندارد، ولی نگذاشتم از بالای سر نخست‌وزیر حرکت نماید بعد متوجه شدم مرتب دست می‌برد به زیر کتش و وقتی من متوجه می‌شوم دست خود را برمی‌گرداند، من دست کردم گفتم چیست [؟] که یک مرتبه عده [ای] ریختند سر من، در این موقع علی اصغر سلطانی پاسبان آموزشگاه آمد به من کمک کرد و مردم را پس و پیش می‌کرد، و من برای آنکه مبادا اسلحه را از من بگیرند یکی از اسلحه‌ها را دادم به پاسبان علی‌قلی فتحعلی بیگی مأمور کلاتری ۸ که اکنون نزد اوست و بهر قیمتی بود این شخص را آوردم در خیابان بوذرجمهری و انداختیم در جیب شهربانی و بردیم حضور تیمسار ایروانی با اسلحه شماره ۷۸۳۲ تحویل دادم، امضاء.

س - آیا شما کسی را که بجناب آقای نخست‌وزیر شلیک کردند دیدید [؟]

ج - خیر من دور ایستاده بودم ندیدم، صدای تیر که بلند شد من پیش رفتم و این شخص را گرفتم (اشاره به مصطفی پازوکی)، امضاء.

س - اسلحه [ای] که از جیب کت مصطفی پازوکی درآوردید کدام است، آیا همین است که به تیمسار ایروانی ارائه دادید یا آنست که به پاسبان فتحعلی بیگی داده‌اید [؟]

ج - اسلحه [ای] که از جیب مصطفی پازوکی خارج کردم داده‌ام به پاسبان فتحعلی بیگی، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

س - آیا اشخاصی که شما را کتک زدند می‌شناسید [؟]

ج - یک عده... بودند که آنها را نمی‌شناختم، امضاء.

س - آیا مسلح بودند [؟]

ج - ندیدم اسلحه داشته باشند، امضاء.

س - غیر از مصطفی پازوکی دیگر چه کسی دستگیر شد [؟]

ج - من فقط همین شخص را گرفتم و متوجه دیگران نبودم، امضاء.

س - اظهارات خود را گواهی نمائید.

ج - امضاء می‌کنم، امضاء.

متن بازجویی از سر پاسبان صوم اسدالله فرخنده کلام*

نام بازجو: [ناخوانا]

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - هویت و نشانی خود را بیان کنید.

ج - اسدالله فرخنده کلام پسر... دارای شناسنامه شماره ۳۹۵ صادره از بخش

۸ تهران، ساکن سه راه زندان، معروف به سه راه شیخ خان، خانه یک نفر بقال، عیال دارم، سن ۲۲ سال، اولاد ندارم، شغل پاسبان صوم، مأمور آموزشگاه پاسبانی شهربانی کل کشور، تبعه دولت ایران، مذهب اسلام، سواد دارم، امضاء.

س - امروز در کجا خدمت داشتید [؟]

ج - ساعت ۸ صبح تعداد پنجاه نفر پاسبان بسرپرستی اینجانب به شهربانی

کل آمده و بدستور افسر نگهبان نیروی احتیاط شهربانی با یک نفر افسر که درجه ستوانی داشت و اسمش را نمی دانم با کامیون اداره ما را به درب مسجد شاه آورده پیاده شدیم و بدستور سرهنگ رئیس کلانتری بخش ۸ ما را به خط سیر در محوطه مسجد مانند کوجه به دور دیف از درب داخلی مسجد تا درب ورودی مجلس ختم گمارده بودند، بنده جلو نفرات دم درب ایستاده بودم. به ما خبر نداده بودند که نخست وزیر تشریف می آورند،

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحات ۴۸ و ۴۹ پرونده.

تقریباً مابین ساعت ۱۰ و ۱۱ بود که جناب آقای نخست‌وزیر و دو نفر مأمورین کارآگاهی که یک نفر از آنها را بنده می‌شناسم که از ژرمانی ما منتقل به شهربانی شده وارد شدند. تقریباً ۴۰ الی ۵۰ قدم که از بنده رد شدند یک مرتبه متوجه شدم که صدای سه تیر پشت سرهم آمد و بنده فوراً نزدیک رفته مشاهده کردم آن یکنفر از مأمورین که سمت راست نخست‌وزیر بود با اسلحه کمری محکم به سر ضارب نخست‌وزیر زد و یک نفر از کارآموزان مدرسه پرید اسلحه را از دست آن ضارب گرفت. در آن موقع ضارب از جیب خود کارد بزرگی درآورده و به پاسبانها که اطراف بودند و محاصره کرده بودند حمله ور شد، یک نفر از کارآموزان را با کارد ضربه بر سر زد و بطرف دالان مسجد که به بازار بزازها می‌رود فرار نمود، چون کارد دستش بود کسی جرأت نمی‌کرد جلو او برود دیگر، و بنده از پشت سر او می‌دویدم تا سر بازار زرگرها پاورسیده و او را بغل کرده، آن شخص ضارب کارد را در جیب خود گذارده، و بنده دست او را از عقب گرفته و بوسیله کارآموزان آموزشگاه و سرگرد رأفت او را به کلانتری بخش ۸ آوردیم؛ و کارد را با حضور افسر نگهبان با یک شیشه عطر و یک قرآن و یک کاغذ پیچیده از جیبش درآورده، و آن شخص از موقعی که دستگیر شد تا داخل کلانتری فریاد می‌زد [؟] خائنین باید از بین بروند، و زنده باد اسلام، امضاء.

س - آن جانی که مأمور کارآگاهی ضارب را با تندق اسلحه زد بر سرش تا آنجائی که نخست‌وزیر افتاد چند قدم فاصله داشت [؟]

ج - دو قدم بیشتر فاصله نداشت، امضاء.

س - اسلحه ضارب چه سیستم بود [؟]

ج - بنده متوجه سیستم اسلحه نشدم، امضاء.

س - ضارب تیر را از جلو خالی کرده یا از عقب تیراندازی نمود [؟]

ج - از عقب تیراندازی کرد و تقریباً یک قدم با نخست‌وزیر فاصله داشت،

<http://www.chebayadkard.com>

امضاء.

س - هیکل ضارب را می‌توانید کاملاً تعیین نمایند [؟]

ج - قد کوتاه، سفیدچهره، کمی ته‌ریش داشت، سر او برهنه، و موقعی که

صحبت می‌کرد خیلی خیلی محکم صحبت می‌کرد، امضاء.

س - کلماتی که ادا می‌نمود از چه قبیل صحبت بود [؟]

ج - می‌گفت خائنین باید از بین بروند، زنده‌باد اسلام، من خوب کاری کردم و جای من در بهشت است، و به پاسبانها می‌گفت شماها مثل آن خائنین هستید، و دو پیراهن در تن او بود و یقه‌های پیراهن خون‌آلود شده در اثر ضربه که بسزش و لورد شده بود، ولی لباس او را کاملاً ملغض نشدم، و در نظر ندارم و اگر او را به پیشم می‌شناسم، امضاء.

ب - لشخاص ناظر این قضیه که در آن حدود بود، شناختید چه اشخاصی بودند، یعنی مردم تماشاچی را شما می‌شناسید [؟]

ج - نخیر، بنده نمی‌شناسم و تمام جدیت من این بود که ضارب را دستگیر کنم، امضاء.

س - سن ضارب تقریباً در چه حدود است [؟]

ج - تقریباً ۲۵ الی ۲۶ سال داشت، امضاء.

<http://www.chebayadkard.com>

متن بازجویی از علی اصغر سلطانی *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از علی اصغر فرزند محمد اسماعیل پاسبان
کارآموز آموزشگاه پاسبانی.

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - هویت کامل خود را بیان نمائید.

ج - اسم علی اصغر فرزند محمد اسماعیل شهرت سلطانی پاسبان کارآموز
آموزشگاه شهربانی عیال و اولاد دارم، مواد دارم، ساکن حسین آباد نظام آباد بخش ۱۳
نزدیک خیابان نارمک منزل شیخ، کاشی ندارد، عمارت نوسازی است، سن متولد
۱۳۰۳، اهل گلپایگان، امضاء.

س - شما چند مدت است داخل خدمت پلیس شده اید [؟]

ج - در تاریخ ۲۲ شهریور ماه ۱۳۲۹ بسمت پاسبانی استخدام و مأمور آموزشگاه
شهربانی هشتم و در آنجا تحت تعلیم می باشم، امضاء.

س - امروز صبح به شما چه مأموریتی محول گردیده [؟]

<http://www.chebayadkard.com>

صفا ۱۷ پرونده.

ج - صبح در ساعت ۷/۵ مشغول ورزش در آموزشگاه بودیم، تیمسار بهنام بالا تشریف آوردند، دیگر نمی دانم یا سرهنگ وانقی چه صحبتی کردند، دو دستگاه جمعی نیرو برآمد به آموزشگاه، ۵۰ نفر از گروهان دوم آوردند بشهربانی و بعداً افسر نگهبان شهربانی که اسم او را نمی دانم و سرگرد که هر دو نفر مأمور گارد احتیاط می باشند ما را از شهربانی برگرداندند برای مسجد شاه، در ساعت تقریباً ۹ صبح بود تیمسار دانشپور تشریف آوردند، بعد از یک ربع دیگر رئیس شهربانی کل تشریف فرما شدند، در ساعت تقریباً ۱۰ بود آقای بهبهانی تشریف آوردند و جلسه ختم را برچیدند، و آقای فلسفی مشغول موعظه بود، در ساعت ۱۰/۵ صدای تیر بلند شد من دیدم جلو آقای الله یار جلیوند یک اسلحه لخت در دست داشت و من او را از عقب گرفتم، یک نفر پاسبان دیگر اسم و هویت او را نمی دانم ولی شماره داشت و معلوم بود پاسبان قدیمی است آمد با من کمک کرد الله یار را آوردیم، در موقع حرکت چند نفر پاسبان دیگر هم رسیدند و با ما کمک کردند، چون در این بین دیدم یک نفر از پاسبانهای مأمور کلانتری ۸ رفیق الله یار را که اسم او را نمی دانم دستگیر کرده و از عقب جمعیت به آن پاسبان حمله کردند و من به کمک او رفتم، یک اسلحه در جیب آن شخص بود که من با کمک آن پاسبان مأمور کلانتری ۸ اسلحه را از جیب او درآوردیم و دادیم به یک پاسبان دیگری، در این بین دیدیم که همان شخص دست خودش را می گذارد روی کمر خودش، گفتم مگر اسلحه دیگری هم دارید [؟] گفت خیر، بعد دامن کت او را که بالا زدیم دیدیم یک اسلحه با جلد در کمرش می باشد که باز کرده و تحویل پاسبان مأمور کلانتری ۸ است. الله یار جلیوند را همقطارها آوردند به خیابان که سوار جیب شهربانی بکنند، ما هم رفیق او را آوردیم سوار جیب کردیم و حرکت کردیم به طرف شهربانی، آمدیم و به حضور تیمسار ایروانی معرفی کردیم، سلطانی.

<http://www.chebayadkard.com>

س - محل مأموریت شما در مسجد شاه چه نقطه [ای] بود [؟]

ج - از سمت خیابان بوذرجمهری از پله های جلونجان مسجد شاه که وارد مسجد می شوید، پس از اینکه از درب بزرگ مسجد داخل شدید آنجا دو راهرو دارد، من در سمت دست راست آن راهرو در داخل حیاط مسجد ایستاده بودم مقابل حوض مسجد بود، سلطانی.

س - چه اشخاصی تیراندازی کردند، آیا کسانی که تیراندازی نمودند شما آنها

ج - من فقط از روی برآمدگی زمین در محوطه حیاط مسجد شاه که جمعیت زیادی ایستاده بودند صدای تیر شنیدم ولی متوجه نشدم که چه کسی تیراندازی کرد، سلطانی.

س - چند تیر شلیک و بسمت چه کسی تیراندازی شد، هدف چه کسی بوده است [؟]

ج - من صدای سه تیر متوالی شنیدم که بطرف آقای رزم آرا نخست وزیر شلیک کرده اند و هدف او بوده است، سلطانی.

س - هنگامی که جناب آقای رزم آرا نخست وزیر داخل مسجد شدند شما شخصاً او را تا هنگامی که از مسجد خارج شدید مشاهده کردید یا خیر [؟]

ج - من فقط موقعی که نخست وزیر را دیدم که به زمین افتاده بود و خون از او جاری بود، و این دو نفری را هم که ما دستگیر کردیم یعنی الله یار چلیوند و رفیقش را در ده قلمی او دستگیر کردیم، و موقعی که الله یار را دستگیر کردیم یک اسلحه لخت دست او بوده می گذاشت بغش و می گفت من کارت دارم، سلطانی.

س - موقعی که جناب آقای نخست وزیر رزم آرا داخل مسجد شدند چه کسانی همراه او بودند [؟]

ج - بنده عرض کردم موقعی نخست وزیر را دیدم که بزمین افتاده بود و خون از او جاری بود و جمعیت زیادی بود اما اطرافیان او را نشناختم، سلطانی.

متن بازجویی از علی اصغر سلطانی پاسبان کارآموز آموزشگاه شهربانی *

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از علی اصغر سلطانی پاسبان کارآموز آموزشگاه

شهربانی.

۱۳۲۹/۱۲/۱۶

من - شما اسلحه ای را که از الله یار جلیوند و رفیق او گرفتید چند قبضه بود و

نوع و سیستم اسلحه چه بوده و به چه کسی اسلحه های مأخوذه را تحویل نمودید [۴]

ج - هر سه اسلحه و التز از نوع اسلحه های شهربانی بوده، خیر خیر اشتباه کردم،

زیرا این قدر جمعیت به ما حمله کردند من حواسم بکلی پرت است. من با پاسبان مأمور

کلانتری ۸ دو قبضه اسلحه و التز از رفیق الله یار جلیوند گرفتیم، اولی را همان پاسبان

کلانتری ۸ داد به یک پاسبان دیگر که اسم و هویت و شماره او را نمی دانم، و دومی

هم پیش پاسبان مأمور کلانتری ۸ ماند که آورد باده تحویل داد، و ما جز این دو اسلحه

که از رفیق الله یار جلیوند گرفتیم اسلحه دیگری ما نگرفتیم و ندیدم، سلطانی.

من - شما در جواب سوال قبل اظهار نموده اید موقمی که صدای تیر بلند شد من

دویدم جلو الله یار جلیوند که یک اسلحه لخت در دست داشت از عقب او را گرفتم، و

یک پاسبان دیگر به کمک من رسید و ما مشغول جلب الله یار جلیوند بودیم، دیدم چند

نفر دیگر به پاسبان مأمور کلانتری ۸ حمله کرده اند و من به کمک او رفتم، آیا ملذمت

<http://www.chebayadkard.com>

۵ صفحه ۲۱ پرونده.

شدید که اسلحه الله یار جلیلود را چه کسی از او گرفت [؟]

ج - خیر نفهمیدم چه کسی اسلحه او را گرفته است.

س - اشخاصی که به پاسبان مأمور کلاتتری ۸ حمله کردند آیا آنها را

می شناسید یا خیر [؟]

ج - جمعیت زیاد بود و من نشناختم، و رفیق الله یار جلیلود که دستگیر شد

می خواست از دست پاسبان فرار کند و به پاسبان حمله می کرد که من به کمک او رفتم،
سلطانی.

س - آیا جریان قضیه را که هرچه دیده اید گزارش کرده اید [؟]

ج - خیر گزارش نخواهیم کرد، سلطانی.

س - آیا جز این اظهاراتی را که نمودید آیا اطلاعات دیگری در این خصوص که

مشاهده کرده اید دارید بگوئید [؟]

ج - خیر، مشاهدات خود را کاملاً عرض کردم، سلطانی.

س - تقریباً جمعیتی که در مسجد شاه آمده بودند چند نفر بودند [؟]

ج - تقریباً در بیرون یعنی در محوطه حیاط مسجد شاه در حدود دویست نفر

جمعیت بود که البته در داخل خود مسجد هم جمعیت بود و من آنها را نمی دیدم،
سلطانی.

س - پس از اینکه صدای تیر را استماع نمودید از طرف مأمورین شهرستانی چه

اقدامی بعمل آمد [؟]

ج - بلافاصله پس از اینکه صدای تیر بلند شد مأمورین کلیه دربهای مسجد را

بستند که میادا کسی خارج یا وارد شود، پس از اینکه ضاربین را دستگیر نمودند بعداً
دربها را باز کردند که ما خارج شدیم، سلطانی.

شیر و خورشید

وزارت کشور

شهربانی کل کشور

برگ بازجویی و صورت نشست از آقای سر پاسبان ۲ محمد بیات مأمور کلانتری

.۸

تاریخ ۱۳۲۹/۱۲/۱۶

س - اسم و شهرت خودتان را معرفی نمایید.

ج - سر پاسبان ۲ محمد بیات، اسم پدر حاجی خان، دارای شناسنامه شماره صادره از بخش ۵ می باشم. سنم ۶۰ سال، منزل در کوچه باغ معیرخانه شخصی، مأمور کلانتری ۸ بازار، سواد دارم، امضاء.

س - امروز شما در مسجد سلطانی چه مأموریتی داشتید، اتفاقی که در مسجد شاه افتاده چه بوده است، مشاهدات خودتان را مشروحاً بیان نمایید [؟]

ج - بنده از ساعت ۹ صبح بواسطه ختمی که در مسجد شاه بود از طرف کلانتری مأموریت داشتم که در جلو خان مسجد شاه در انتظامات آنجا مشغول باشم، مأمورین پاسبان مرتب دورتادور داخل جلوخان پائین پله چیده شده بودند، پنج دقیقه یا ده دقیقه به یازده صبح مانده بود که جناب آقای نخست وزیر تشریف فرما شدند، از پله ها که آمدند پائین، هفت هشت ده نفر دنبال ایشان بودند، از درب مسجد داخل شدند، بقدر دو دقیقه طول کشید که داخل مسجد شدند صدای شلیک سه تیر شنیده شد و بلافاصله دیدم مردم دارند می روند رو به بیرون مسجد، من فوراً بلافاصله دویدم رفتم توی مسجد، دیدم دو سه نفر از پاسبانها به یک نفر چسبیده اند که هفت تیر در دست [دارد] تا اسلحه را از دست او بگیرند، من رفتم به کمک پاسبانها و اسلحه را که هفت تیر کهنه بود از دست او گرفتم گذاشتم جیبم، و پس از اینکه مردم را متفرق کردیم در همان نقطه که آن شخص